

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

چکیده بحث گذشته

بحث در این بود که آیا وجوب یکی، از این امور ثلاثه، (وجوب اجتهاد، یا تقلید، یا احتیاط) می‌تواند شرعی باشد یا خیر؟ عرض کردیم برخی بزرگان، مثل مرحوم محقق خوئی فرموده‌اند این وجوب، امکان اینکه وجوب شرعی باشد، را ندارد. بیان ایشان را در بحث گذشته مفصلاً عرض کردیم. فرمودند اگر این وجوب بخواهد یک وجوب شرعی باشد، باید یا وجوب غیری باشد، و یا وجوب طریقی باشد، و یا وجوب نفسی باشد. همه این صور را ایشان ابطال کردند و اثبات فرمودند که این وجوب نمی‌تواند یک وجوب شرعی باشد.

فرمودند اینکه فقهاء قائلند به اینکه بر مکلف واجب است یا اجتهاد در احکام کند، یا تقلید در احکام داشته باشد، و یا احتیاط کند، این وجوب منحصر است به وجوب عقلی، عقل چنین وجوبی را دارد، اما وجوب شرعی امکانش نیست. لکن به نحو فی الجملة و اجمالاً در بعضی از موارد وجوب طریقی را پذیرفتند، مثل فرضی که ما منکر علم اجمالی به احکام شرعی باشیم، فرمودند: اینجا اگر کسی بگوید ما علم اجمالی به احکام شرعی نداریم، وجوب طریقی در این فرض راه دارد. ولی شما ملاحظه می‌کنید این فرض یک فرضی است که غیر واقع است، یعنی مسلماً علم اجمالی به احکام شرعی وجود دارد و همچنین وجوب تقلید را به نحو شرعی نفسی تمایل به او داشتند، و این مقدار را هم پذیرفتند.

بعد از این که نظریه ایشان را ملاحظه فرمودید، باید ببینیم که تحقیق در مقام چیست؟ آیا ما نمی‌توانیم بگوئیم اجتهاد به عنوان یک واجب شرعی، معقول و متصور است؟ آیا نمی‌شود گفت تقلید، عنوان وجوب شرعی را دارد؟ از کلمات مرحوم خوئی استفاده شد، ایشان امکان این را مخدوش کردند و فرمودند وجوب شرعی (غیری یا نفسی یا طریقی) در این سه تا (اجتهاد و تقلید و احتیاط) امکان ندارد.

نقد آیت الله فاضل لنکرانی بر کلام محقق خوئی

والد بزرگوار ما در کتاب تفصیل الشریعة، بر ایشان چند اشکال وارد کرده‌اند.

اولین اشکالشان این است که امکان این معنا هست. اگر ما از یک آیه‌ای یا روایتی توانستیم وجوب شرعی را استفاده کنیم (کما اینکه بعداً به آیات و روایات اشاره می‌کنیم)، این که استحاله عقلی ندارد. اگر آیه‌ای دلالت کرد، بر این که انسان اگر می‌تواند و استعداد دارد، بر خود این شخص، اجتهاد واجب است، یا اگر قدرت استنباط ندارد، بر خود این شخص، تقلید واجب است، یا محتاط باشد، یا مقلد باشد، به نحو وجوب شرعی تخییری.

شارع همانطور که در خصال کفاره، به نحو واجب تخییری فرموده، اینجا هم بفرماید، که در این شریعت بر هر انسانی به نحو واجب شرعی؛ یا اجتهاد واجب است، یا تقلید واجب است یا احتیاط، به طوری که اگر مکلف تمام این سه راه را ترک کرد، خود همین، عقاب و مؤاخذه دارد. کسی که نه اجتهاد کند، نه تقلید کند، نه احتیاط، بر همین نفس ترک این واجب تخییری، مؤاخذه وجود دارد.

لذا ایشان فرمودند ما تردیدی نداریم که امکان این وجود دارد که شارع یکی از این امور ثلاثه را به نحو واجب تخییری بر ما واجب کند. بله، بحث در مقام اثبات است، آیا آیه و روایتی دلالت بر چنین مطلبی دارد یا ندارد؟ این محل بحث است که در مقام اثبات، قابل اثبات است یا نه؟

پس این اولین اشکالی است که بر فرمایش ایشان است، که امکان عقلی اینکه شارع بپاید این امور ثلاثه را به نحو واجب تخییری شرعی بر ما واجب کند، مما لا ریب فیہ است و ما نمی‌توانیم بگوئیم این استحاله عقلی دارد.

این اشکالی است که وارد شده و اشکال واردی است. یک اشکال دومی باز در کلمات ایشان است، که آن نسبت به عبارتی است که در عروه وجود دارد که ما متعرض آن نمی‌شویم.

أدله دالّ بر وجوب شرعی اجتهاد یا تقلید یا احتیاط

بحث مهم این است که آیا ما از أدله‌ی که داریم می‌توانیم وجوب شرعی را استفاده کنیم یا نه؟

مرحوم آخوند خراسانی در کفایه، در سه مورد این بحث را مطرح فرموده، یکی در صفحه 375 از چاپ آل البیت، جایی که یک بحثی را عنوان می‌کنند به عنوان «خاتمة فی شرائط الاصول». آنجا این بحث را به مناسبت مطرح فرموده‌اند و آن بحث این است که آیا این ادله‌ای که دلالت بر برائت نقلی دارد، «رفع ما لا یعلمون»، «کل شیء لک حلال»، این ادله که دلالت بر برائت نقلیه دارد، آیا به بعد الفحص اختصاص دارد، یعنی فحص بر ما واجب است ابتدائاً، اگر فحص کردیم و دلیلی پیدا نکردیم، «رفع ما لا یعلمون»، یا این که این ادله اطلاق دارد؟

آنجا بزرگان دو نظریه دارند؛ عده‌ای قائلند که این ادله اطلاق دارد، می‌گویند «رفع ما لا یعلمون» نیاز به این که بروید تفحص کنید و معرفت هم پیدا کنید ندارد.

اما کثیری از بزرگان، از جمله مرحوم آخوند و مرحوم شیخ انصاری قائلند که فحص واجب است و مورد جریان ادله برائت نقلیه، بعد از فحص است. سپس به ادله‌ای برای این نظریه استدلال کرده‌اند، یکی از ادله؛ آیات و روایاتی است که دلالت بر وجوب تعلم و تفقه دارد. مرحوم آخوند و مرحوم شیخ هر دو قائلند که از آیات و روایات وجوب شرعی تعلم و تفقه را استفاده می‌کنیم که در شرع ما، تعلم واجب است.

در بحث گذشته روایتی مطرح کردیم که مرحوم آقای خویی فرمودند: از آن رویت استفاده می‌کنیم که تعلم وجوب نفسی ندارد، اگر وجوب نفسی داشت، از اول خداوند باید می‌فرمود که «هَلَّا تَعْلَمْتَ». یک وجوب طریقی دارد، طریقی برای عمل است، تعلم خودش فی حدّ نفسه واجب نیست، طریقی است برای عمل.

اما بر خلاف نظریه ایشان، مرحوم آخوند و مرحوم شیخ، هر دو تصریح کردند که عبارت روایت ظهور در این دارد که مؤاخذه بر خود «ترک تعلم» است. عبارت مرحوم آخوند در آنجا این است: «و المؤاخذة علی ترک التعلّم فی مقام الاعتذار عن عدم

العمل بعدم العلم» و بعد در يك صفحه بعد مي فرمايد: «لقوة ظهورها في أن المؤاخذه و الاحتجاج بترك التعلم»، مرحوم آخوند و مرحوم شيخ هر دو اين را قبول دارند كه ما از اين روايت استفاده مي كنيم كه مؤاخذه براي «ترك تعلم» است، نه براي «ترك عمل». يعني اين شخص در قيامت هم بايد مؤاخذه شود براي ترك تعلم، هم بايد مؤاخذه شود براي ترك عمل.

در صفحه 99 از همين چاپ آل البيت، در بحث مقدمه واجب، آنجا مشهور گفته اند مقدمات وجوديه واجب مطلق، فقط محل نزاع در مقدمه واجب است، اما مرحوم آخوند مي فرمايند براي كلام مشهور وجهي نيست، مقدمات وجوديه واجب مشروط هم داخل در نزاع است.

حج كه يك واجب مشروط است، اگر يك مقدمه وجودي داشته باشد، آن هم داخل در محل نزاع است، لكن مي فرمايد: مشروط بودن و مطلق بودن وجوب مقدمه؛ اطلاقاً و اشتراطاً تابع ذي المقدمة است.

سپس در ادامه مي فرمايد: «هذا في غير المعرفة و التعلم من المقدمات»، اين كه ما گفتيم اين مقدمات داخل در محل نزاع است، فقط در مقدمات وجوديه است كه مسئله تعلم و معرفت در آن مطرح نيست، اما در معرفت، فرموده اند «فلا يبعد القول بوجوبها»، ما در وجوب معرفت و وجوب تعلم احكام، مي گوييم واجب است. منتها اينجا بر خلاف صفحه 375 تصريح مي كنند كه اين وجوب، يك وجوب عقلي است. اين كه معرفت و تعلم واجب است، از باب استقلال عقل به اين است كه انسان بايد احكام شرعيه اي كه براي مكلف منجز است را ياد بگيرد.

در صفحه 345 (راجع به اجتهاد و تقليد ندارد)، فقط راجع به احتياط دارد. آنجا فرموده اند: كه اين وجوب احتياط، يك وجوب ارشادي است، اين كه رواياتي داريم كه در موارد شبهه، احتياط لازم است، اين وجوب؛ وجوب شرعي نيست، بلكه وجوب ارشادي است.

ما الان مي خواهيم اين را بررسي كنيم كه اگر از ما بپرسند اجتهاد و تقليد، مصداق براي تعلم احكام است يا خير؟ آيا تفقه و تعلم، وجوب شرعي نفسي دارد يا ندارد؟ چه بگوييم؟ مدعا اين است. اگر از ادله استفاده كرديم، وجوب شرعي دارد، و وجوب شرعي هم از قسم شرعي نفسي است، ديگر مجالي براي وجوب غيري و وجوب طريقي باقي نمي ماند. چون غيري و طريقي، قسم براي وجوب نفسي است.

عرض كرديم اگر قبلاً به شما مي گفتند كه واجب چيست؟ مي گفتيد يا غيري است يا نفسي. اما بر طبق آنچه كه مرحوم آخوند در كفايه بيان فرمودند؛ يك شق سومي هم داشتيم به نام «وجوب طريقي»، كه تعريفش را مفصل گفتيم. حالا فعلاً مدعا اين است كه آيا از آيات و روايات مي توان استفاده كرد كه وجوب تعلم و تفقه، يك وجوب نفسي شرعي است يا خير؟

و لو اين كه ترتيب اقتضا مي كند ابتدا بحث آيات را اينجا مطرح كنيم، اما اينجا چون در كلام مرحوم خوئي ايشان هم بحث روائي را مطرح فرموده اند، ما از روايات شروع مي كنيم.

استدلال به روايات بر وجوب نفسي تعلم و تفقه

در باب روايات ايشان فرموده اند ما روايتي كه داريم اين است: «طلب العلم فريضة علي كل مسلم». از اين روايت آيا وجوب نفسي شرعي استفاده مي شود يا نه؟ فرموده اند به نظر ما استفاده نمي شود. ما نمي توانيم از اين روايت يك وجوب شرعي نفسي را استفاده كنيم. اما دليل بر اين معنا نياورده اند، كه چه اشكالي وجود دارد و چه مشكله اي وجود دارد كه از روايت، چنين معنائي استفاده شود. يعني ما باشيم و عبارتي كه مقرر ايشان در كتاب تنقيح آورده، ايشان فقط فرموده از اين روايت ما نمي توانيم يك

وجوب شرعی نفسی را استفاده کنیم.

در کتاب کافی در همان جلد اول اصول کافی «کِتَابُ فَضْلِ الْعِلْمِ»، در آنجا در باب اول یک بابی است تحت عنوان: «بَابُ فَرَضِ الْعِلْمِ وَ وَجُوبِ طَلَبِهِ». آنجا مرحوم کلینی نه روایت آورده بر این که «طلب العلم» به عنوان یک واجب است. اصلاً عنوان باب را «باب الفرض العلم» قرار داده.

بین امامیه و اهل سنت در این معنا اتفاق نظر وجود دارد که احکام تکلیفیه پنج تا هست؛ وجوب، استحباب، اباحه، کراهت و حرمت. در فقه امامیه یا فقه اهل سنت، یک حکم ششمی به نام «فرض» نداریم، إلاً فقط حنفی‌ها، آنطوری که در بعضی از کتبشان گفته‌اند: ما احکام تکلیفیه هفت تا داریم، یک فرض اضافه کردند، به کراهت که رسیدند، کراهت را دو قسم کردند، کراهت التحریم، و کراهت التنزیه. لذا این حرف، حرف درستی نیست که ما بیائیم حرف حنفی‌ها را مطرح کنیم.

از نظر امامیه، تعبیر به فرض، «فَرَضَ اللَّهُ»، «أَوْجَبَ اللَّهُ»، «كُتِبَ عَلَيْكُمْ» اینها همه یکسان است. بله، تعبیر به «كُتِبَ» شدت بیشتری دارد، ولی این‌طور نیست که دو جور باشد. ما دو جور وجوب و لزوم نداریم.

لذا یک وقت در ذهن شما نیاید که این «فرض»، یک چیزی غیر از وجوب است. ممکن است یک مقدار وجوبش شدیدتر باشد، مثل مستحب، که ما مستحب اکید داریم، مستحب غیر اکید هم داریم.

مرحوم کلینی در این باب نه روایت نقل کرده است، در این نه روایت چند روایت این تعبیر در آن است:

«طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ»، روایت از پیامبر اکرم(ص) نقل شده است. این یک تعبیر.

یک تعبیر مهم‌تری در همین باب وجود دارد، «عَلَيْكُمْ بِالتَّفَقُّهِ فِي دِينِ اللَّهِ»؛ از «علیکم»، لزوم استفاده می‌شود. «وَلَا تَكُونُوا أَعْرَابًا فَإِنَّهُ مَنْ لَمْ يَتَفَقَّهْ فِي دِينِ اللَّهِ لَمْ يَنْظُرِ اللَّهُ إِلَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَمْ يَزَكْ لَهُ عَمَلًا»، این «لَمْ يَنْظُرِ اللَّهُ إِلَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» کشف از عذاب است. کنایه از سخط و غضب خدا بر او است.

این دو تعبیر اساسی در این روایات هست که ما اگر بتوانیم از این دو تعبیر، استفاده کنیم که طلب علم و تفقه، وجوب شرعی نفسی دارد، مدعا ثابت می‌شود. اگر نتوانستیم استفاده کنیم که نمی‌توانیم استفاده کنیم، مدعی ثابت نخواهد شد.

بررسی روایت اول

حدیث اول: «مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ أَبِي الْحُسَيْنِ الْفَارِسِيِّ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ زَيْدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ أَلَا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ بُعَاةَ الْعِلْمِ»؛ «علی بن ابراهیم»، علی ابن ابراهیم قمی است که مورد وثوق است، مرحوم نجاشی راجع به علی بن ابراهیم قمی فرموده: «ثقة في الحديث، ثبت، معتمد، صحيح المذهب» که مورد وثوق است.

علی بن ابراهیم بن هاشم عن أبيه، راجع به «ابن ابراهیم» نظر تحقیق این است، که مورد وثوق است، و روی این جهت، نام حدیث را باید حدیث موثق گذاشت. در سند 6414 حدیث، «ابراهیم بن هاشم» وجود دارد.

«عن الحسن بن أبي الحسين الفارسي»، این شخص نه توثیق دارد نه رد دارد. در تمام کتب روایی هم شش تا روایت بیشتر ندارد.

«عن عبدالرحمن بن زيد»، این شخص هم نه توثیق دارد نه رد دارد، «عن زيد عن أبيه»، در اینجا مراد «زيد بن أسلم» است، که ابن داود در رجالش ایشان را هم جزو معتمدین قرار داده است، هم جزو غیر معتمدین. این بررسی سند روایت.

گفتیم اصطلاحاً در فقه، «فريضة» و «واجب» از نظر معنا يکي است، و لو در اصطلاح حديثي یک مقدار تعابیر فرق مي‌کند. در روایت دارد، که «طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ»؛ يعني از آن یک وجوب شرعي نفسي عيني استفاده مي‌شود.

معناي «علي كل مسلم» این نیست که اگر دیگران رفته‌اند علم را یاد گرفته‌اند، دیگر نیاز نیست ما برویم علم را یاد بگیریم و تعلم پیدا کنیم. بلکه بر هر کسي واجب است که برود سراغ تعلم احکام. در شريعت، این «طلب العلم» به عنوان یک واجب قرار داده شده است.

نکته‌اي که وجود دارد این است که ابن داود «زيد ابن أسلم» را در آن قسمت معتمدین رجالش؛ جزو معتمدین قرار داده، ولي همین ابن داود، زيد بن أسلم را در غير معتمدین هم قرار داده است. يعني احتمال این که یک سهوي در نسخه شده باشد، و احتمال این که جزو معتمدین باشد، بعيد نیست. يعني توثيقش اقوي از عدم توثيقش است. ولي خب مثل بقيه نیست که انسان محکم بتواند قائل به وثاقت او باشد.

در بحث فقهی، بحث سندی را چند جور مي‌شود مطرح کرد؛ یک بحث این است که یک اجمالي از روات ذکر شود و نتیجه هم بیان شود. اما فرض کنیم ما در مورد سندها، یک افرادی داریم، مثلاً بیست صفحه در کتب رجال، راجع به آنها بحث مي‌شود، اینجا جای بحث او نیست، فقط باید نتیجه را بگوئیم، نتیجه‌ي مطالبی که در زيد بن أسلم است، و لو این که ابن داود یک همچنین کاری کرده، توثيقش اقوي از عدم توثيقش است. لذا به نظر ما، روایت، روایت معتبره است.

اما دلالت روایت: دلالت روایت این است که «طلب العلم فريضة علي كل مسلم»؛ ما در این روایت یک قرينه خیلی روشني داریم براي این که وجوب، وجوب شرعي است. کدام قرينه؟ خود متعلق، که عبارت از «مسلم» است.

درست است که اگر به عقل مراجعه کنیم، عقل مي‌گوید که براي هر انساني خوب است که دنبال علم برود، اگر ما دیدیم پیامبر(ص) به عنوان شارع در شريعت فرمود: «أيها المسلمون يجب عليكم»، این تعلیقش بر چنین موردی (مسلمون) یک قرينه روشني است براي این که این وجوب، وجوب شرعي است. به نظر ما قرينه خوبی است، که مسلمان بما أنه مسلم، برایش واجب است، دیگر نمی‌تواند دنبال تعلم احکام نرود. طلب علم واجب است. این طلب علم اطلاق دارد، هم مي‌تواند برود اجتهادش را بگیرد، هم مي‌تواند برود تقلیدش را بگیرد.

لذا این روایت یک قرينه روشني دارد بر اینکه خود وجوب تعلم، یک عنوان وجوب شرعي نفسي هم دارد، شرعي بودنش این است که از کلمه «مسلم» استفاده شد. شما بفرمائید از کجا مي‌گوئید این شرعي نفسي است؟ در اصول گفتیم اگر یک واجبي در شريعت وجوب شرعي آن مسلم است، اما امر دائر بين این است که این وجوب، وجوب نفسي است یا وجوب غيري است، گفته‌اند که أصالة الاطلاق، اقتضاي نفسي بودن را دارد. لذا ما به ضمیمه این قاعده اصولي، از این روایت، وجوب شرعي نفسي را استفاده مي‌کنیم.

البته ممکن است روایات دیگری انسان پیدا کند که این روایت را تقیید بزند یا یک خصوصیتی در آن احداث کند؛ فعلاً ما باشیم و این روایت، اگر کسي فقط همین روایت را بشنود، دلیل دیگری را نداشته باشیم، به خوبی از آن استفاده مي‌کنیم که این حديث وجوبی شرعي نفسي را اثبات مي‌کند.

در مورد «يُحِبُّ» در این روایت؛ «يُحِبُّ» کلاً در روایات، غیر از «يُحِبُّ» در ما نحن فیه است.

«يُكْرَهُ» در موارد زیادی در حرمت استعمال شده است. اصلاً استعمال «يُكْرَهُ» در معنای حرمت، خیلی بیشتر از استعمال «يُكْرَهُ» در معنای کراهت است.

در «يُحِبُّ» هم همینطور است. ما یک «يُحِبُّ» داریم، یک «يُصْلِحُ» و یک «يَنْبَغِي»، و استعمال این الفاظ در معنای وجوب، بیشتر است از استعمال آنها در معنای استحباب.

و صَلَّى الله على محمد و آله الطاهرين